بررسی چند شگرد صرفیِ ادبی‌ساز زبان در سروده‌های بیدل دهلوی (وابسته‌های عددی، ترکیبات و اشتقاقات بیدلی)

عباسعلی وفایی*
دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران
سیده کوثر رُهبان**
کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران
(تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱۱/۲۸، تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۰۲/۰۱)

چکیده
از آنجایی که شعر نتیجهٔ درهم‌شکستن نظام و اصول حاکم بر زبان معیار (خودکار) است، شاعر برای خلق یک اثر هنری ناگزیر است از این هنجارها عدول کند و برای ظهور این دگرگونی از ابزارها و شگردهای گوناگونی بهره می‌برد که سبب نزدیک‌شدن محور زبان به نقش ادبی آن می‌گردد. در این میان، بیدل دهلوی به‌عنوان برجسته‌ترین شاعر سبک هندی در به‌نمایش درآوردن ویژگی‌های فرمی و محتوایی این دوره، به خلق و به‌کارگیری شگردهایی زبانی پرداخته است که یا آن‌ها را تنها در زبان بیدل می‌توان یافت یا سروده‌های وی تبلور کامل و زیباتری از آن‌ها را دربردارد. از این‌رو، در پژوهش حاضر سعی شده است برخی از این شگردهای ابهام‌انگیز زبانی و ساختارهای سازنده و معانی قابل دریافت از آن‌ها، براساس فرایندهایی که در ژرف‌ساخت این عبارات و ترکیبات بر روی محورهای فرضی جانشینی و هم‌نشینی زبان صورت می‌گیرد و عامل پیوند آن‌ها به روساخت می‌گردد، تحلیل و ارائه گردد.

کلیدواژه‌ها: *محور هم‌نشینی، محور جانشینی، وابستهٔ عددی، ترکیب، اشتقاق.*

---

*. E-mail: a_a_vafaie@yahoo.com
**. E-mail: kowsar_r@yahoo.com

Archive of SID
www.SID.ir

مقدمه

آنچه در ادبیات فارسی با نام سبک هندی یا اصفهانی می‌شناسیم، افزون بر گستردگی زمانی و جغرافیایی، از جنبه‌های گوناگونی نیز ارزشمند و قابل توجه است. در این دورهٔ ادبی، بسیاری از موازین شعری و صناعات و مضامین دگرگون شد یا کارکرد نو یافت. با دگرگون‌شدن فضای غالب اجتماعی و فرهنگی، حال و هوای تازه‌ای وارد شعر فارسی شد و آن را جلوه‌ای دیگر بخشید. اگرچه شماری از شاعران سبک هندی، از آنجا که فارسی‌زبان مادری‌شان نبود گاه‌گاه در کار سرودن دچار لغزش‌های دستوری و ناهنجاری‌های زبانی شدند اما در کنار این فرودها به فرازهایی نیز دست یافتند که در بررسی دوره‌های ادب فارسی هرگز نمی‌توان از آن‌ها چشم پوشید. دور از واقعیت نخواهد بود اگر بگوییم شعر فارسی در دورهٔ عراقی به‌گونه‌ای بن‌بست رسیده و بخش قابل توجهی از آن تکرار مضمون‌های دست‌فرسود پیشینیان، با شگردهای تکراری پیشین بود که شعر را از یک محصول هنری خلاقانه و عاطفی، به‌صورت یک نمایشگاه صنایع بدیعی درآورده بود.

در سبک هندی، هم مضمون‌ها تغییر یافت، هم نگاه سرایندگان به زندگی و محیط اطراف دگرگون شد، هم صنایع ادبی با کارکردهای جدید به‌کار رفت و هم گرایش فراوان به بدیع جای خود را به گرایش فراوان به بیان داد و بر عنصر تخییل که در نزد عموم ادیبان و نظریه‌پردازان از زمان یونانیان تاکنون مقوم ذاتی و اصلی شعر دانسته شده است، تأکید بسیار ورزیده شد. با این‌همه نمی‌توان گفت شعر دورهٔ هندی از برخی کاستی‌ها همچون پریشانی محور عمودی سخن، نبود انسجام فکری، کمبود بینش و اندیشه و جهان‌نگری برکنار مانده است. اینجاست که ارزش‌های خاص شعر بیدل نمایان می‌شود و او را در میان سرایندگان سبک هندی ممتاز می‌کند. سروده‌های وی هم بسیاری از بدایع هنری سبک هندی را به شکلی غنی و پررنگ در خود دارد و هم از کاستی‌های پیش گفته بیش و کم در امان مانده است.

هرچند که در بررسی شگردهای ادبی یک شاعر در آفرینش اثر هنری، نمی‌توان مباحث محتوایی و فرمی را از هم جدا کرد و در یک پژوهش جامع باید به هر دو جنبهٔ آن‌ها توجه کرد ولی به‌خاطر تصوّر ضعف و سستی زبان و دستور، بیشتر مطالعات صورت گرفته در باب شعر بیدل، به جنبه‌های معنایی و مفهومی آثار او مربوط است و مطالعات انجام شده بر روی ابعاد گوناگون زبان شعر او آمیزه‌ای بی‌روش از مسایل فرمی و محتوایی است که از هیچ پشتوانهٔ تئوریک مشخص و معتبری بهره‌مند نبوده و بررسی آن به‌صورت روشمند و پژوهشی تاحدودی نادیده گرفته شده است. در این راستا بررسی اشعار بیدل از جنبهٔ زبانی آن، نقطهٔ ثقل پژوهش حاضر است.

Archive of SID

www.SID.ir

با اذعان بر این اصل که «زبان پدیده‌ای است قاعده‌مند و وقوف ناخودآگاه آدمی بـر قواعـد آن به او امکان می‌دهد تا بی‌نهایت جمله خلق کند» (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۵)، زبـان‌شناسـان زبـان را در سه سطحِ واج‌شناسی، دستور زبان و روابط معنایی بررسی می‌کنند. در این راستا، طباطبـایی از زبان نوآم چامسکی چنین بیان می‌کند: «فردی که زبـانی را مـی‌دانـد در حقیقـت نظـامی از قواعد را فراگرفته است، نظامی که لفظ و معنا را به طریـق خاصـی بـه هـم پیونـد مـی‌دهنـد» (همان). بدین‌ترتیب، «دستور زبان در کلی‌ترین مفهوم، شناخت و توصیف و تبیین همین قواعد است» (همان) که صرف و نحو دو شاخهٔ اصلی آن محـسوب مـی‌شـوند. در پـژوهش حاضـر بـه بررسی روشمند و براساس موازین علمی چند شـگرد زبـانی کـه بـه‌گونـه‌ای مـی‌تـوان از آن‌هـا به‌عنوانِ ابهام‌انگیزترین نکات صرفی زبان بیدل نام برد، شامل مبحث وابسته‌های خاص عددی و ساختار ویژهٔ واژگان بیدل (ترکیب و اشتقاق)، پرداخته می‌شود.

پیشینهٔ تحقیق

از اولین پژوهش‌هایی که به بررسی سبک و زبان بیدل پرداخته است، کتاب *شاعر آیینه‌ها* بـه نگارش شفیعی‌کدکنی (۱۳۶۶) است که نویسنده به ۸ مـورد از عوامـل و شـگردهای ابهـام‌زا در زبان بیدل، اعم از بدیعی و بیانی، به‌طور اجمالی اشاره کرده است. در بخش وابسته‌هـای عـددی الگوهایی ارائه شده است که در مبحث عبارات کمیت‌نما از آن‌ها استفاده خواهیم کرد، نویـسنده تنها در یکی از الگوهای نام‌برده، به وجود رابطهٔ تشبیهی معتقد است (شفیعی، ۱۳۶۶: ۴۷-۵۰). در بخش ترکیبات خاص نیز، شفیعی آن را از مهم‌ترین عوامل غمـوض و از نـوع تجـارب خـاص این شاعر می‌داند (همان: ۶۷) ولی هیچ‌گونه الگوی ساختاری‌ای ارائـه نـداده اسـت. کـاظمی در کتاب کلید در باز، اشعار بیدل را از لحاظ دشواری و ابهام بـه چهـار دسـته تقـسیم کـرده و بـه توضیح بعضی از نکات صرفی و نحوی پرداخته است. او در توجیه ترکیبات خاص بیـدل، معتقـد است که یا این واژگان مقلوب‌اند و یا دربردارندهٔ معنایی ضمنی و هالـه‌ای مـی‌باشـند (کـاظمی، ۱۳۸۷: ۱۱۷). در مقاله‌ای (پژمان، ۱۳۸۷)، به چند پسوند ابهـام‌زا در مـشتقات بیـدل پرداختـه شده و به نوعی از واژگان مرکب و حذف در جمله اشاره شده است که همگی به‌صورت پراکنـده و نامرتبط بیان گردیده‌اند. در چند مقالهٔ دیگر نیز اشاره‌ای به برخی از ویژگی‌هـای سـبکی ایـن شاعر کرده‌اند که یا در بیان و گشایش معنای مستتر در ترکیبات از توجیهات محتوایی و عرفـان خاص شاعر بهره برده‌اند و یا همانند پژوهش‌های پیـشین بـدون اصـولی مـشخص و علمـی بـه توضیح و بیان سـاختار آن‌هـا پرداختـه‌انـد (ر.ک. حـسینی، ۱۳۸۰ و حبیـب، ۱۳۷۴). در بـاقی تحقیق‌های انجام‌شده، عرفان و مسائل محتوایی و جهان‌نگری این شاعر کانون توجه قرار گرفتـه است. ما در این مقاله به مباحث مربوط به مسایل زبانی شعر بیدل می‌پردازیم:

Archive of SID

www.SID.ir

۱. وابسته‌های عددی خاص بیدل

«عبارات نمودار کمیت، همیشه بدون نشانهٔ اضافه پیش از اسمی قرار می‌گیرد که دال بر شیئی است که کمیّت آن نشان داده شده است» (لازار، ۱۳۸۴: ۱۲۸). این وابسته‌های عددی که پیش از اسم (معدود) می‌آیند؛ در زبان معیار، از الگویی خاص پیروی می‌کنند. به‌عبارت دیگر، برای بیان معدودها غالباً صورت‌های **شناخته‌شده** و **کلیشه‌واری** هست که کمتر تغییر می‌کند. «علاوه بر اینکه این ساختار خاص بیان عدد، همیشه ثابت و تقریباً کلیشه است (دست‌کم در هر برش زمانی)، اجزای آن علاوه بر عدد آن و هر بخش دیگر، یعنی وابستهٔ عددی و معدود همیشه امر **مادی** و **ملموس‌اند** که قابل اندازه‌گیری و شمارش‌اند. اما در شعر این هنجار درهم شکسته می‌شود و از قدیم نمونه‌های آن را می‌توان دید» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۴۵). اما گاهی تغییری در این الگوی زبانی ایجاد می‌گردد که خواننده را به تعجب و تأمل وامی‌دارد. بدین‌شکل که بر روی محور جانشینی[۱] زبان، وابستهٔ عددی‌ای آورده می‌شود که باعث هنجارگریزی و نشان‌دارشدن ترکیب می‌گردد و بر روی محور هم‌نشینی[۲] در ارتباط با اجزای دیگر جمله قرار می‌گیرد. در واقع، قواعد ترکیب‌پذیری معنایی، چنین هم‌نشینی‌ای را مجاز نمی‌داند و به این ترتیب، نوعی هنجارگریزی معنایی در کلام روی داده است. به‌گفتهٔ شفیعی: «چیزی که در سبک هندی اساس و محور بیان قرار می‌گیرد تنوع بیش از حد این نوع استعمال است؛ آن‌هم در مواردی که گاه یکی از دو عامل بعد از عدد، امری **انتزاعی** است و گاه هر دو از اموری هستند که انتزاعی‌اند و **غیرقابل اندازه‌گیری**» (همان: ۴۵). با تمام این اوصاف، نکتهٔ قابل توجه اینجا است که این خروج از هنجار در شعر بیدل چند برابر شده است. بررسی‌های انجام‌شده بر روی وابسته‌های عددی، براساس الگوهای زبانی‌ای می‌باشد که شفیعی در کتاب *شاعر آیینه‌ها* ارائه داده است و در فصل پیشینه به آن اشاره شد اما علاوه بر اظهارات شفیعی که معتقد است بین برخی از این ترکیب‌های عددی رابطهٔ تشبیهی وجود دارد، در این پژوهش اثبات خواهد شد که در اکثر موارد هرچند در ظاهر، ترکیب تشبیهی مشاهده نمی‌شود ولی با توجه به ارتباط دیگر اجزای جمله بر روی زنجیرهٔ زبان این رابطه کشف خواهد شد، به‌گونه‌ای که مشاهده خواهیم کرد عناصر کلام در محور هم‌نشینی زبان یک رابطهٔ تشبیهی برقرار کرده‌اند. بدین‌ترتیب با پذیرش نظام نحوی «عدد + وابسته عددی + معدود»، عبارات کمیت‌نما در اشعار بیدل چنین خواهد بود:

Archive of SID

www.SID.ir

۱-۱. عدد + عنصر مادی + عنصر انتزاعی:

به اقبال حضورت «صد گلستان عیش» در چنـگم
مشو غائب که چون آیینه از رخ می‌پـرد رنگـم
صد گلستان عیش: رابطهٔ تشبیهی/ عیش: مشبه، گلستان: مشبهٌبه
(بیدل، ۱۳۸۶: ۱۶۵۷)

خرامش در دل هر ذرّه «صد طوفان جنون» دارد
عـنان گیریـد این آتش به عالـم افـکن ما را
صد طوفان جنون: رابطهٔ تشبیهی/ جنون: مشبه، طوفان: مشبهٌبه
(همان: ۲۹۴)

به‌جای آبله «یک غنچـه دل» دارم دریـن وادی
نـدانـم بـر کدامیـن خـار افشانـم گـلابـش را
یک غنچه دل: رابطهٔ تشبیهی/ دل: مشبه، غنچه: مشبهٌبه
(همان: ۲۹۹)

بررسی‌ها نشان داد که در بین اجزای عبارات کمیت‌نما با ساختار مـذکور، رابطـه‌ای تـشبیهی برقرار است؛ به‌گونه‌ای که معدود مشبه و وابستهٔ عددی در جایگاه مشبهٌبه این ترکیب قرار دارد؛ در ترکیب‌هایی از این دست چون: یک نیستان ناله (همان: ۱۶۳۵)، صد گوهر جمعیـت (همـان: ۱۹۹۶)، دو سه سرو آه کردن (همان: ۲۰۱۸)، یک غنچه جمعیت (همان: ۱۷۴۵)، ... در غزل‌هـا به‌وفور مشاهده می‌شود. در مواردی مانند: یک مژه خواب (همان: ۹۵)، یک فلک بر بخـت سـبز خویش بالیدن (همان: ۱۷۰۴)، یک دهن گویا شدن (همان: ۱۷۵۷)، یک دو عرق تـر ننشـستی (همان: ۲۲۵۰)، ... هرچند به‌ظاهر رابطـهٔ تـشبیهی برقـرار نیـست ولـی در واقـع، یـک جریـان شباهتی در بیت برقرار است که در این جایگاه، وابستهٔ عددی مشبهٌبه و معدود، به نـوعی، وجـه شبه این ترکیب تشبیهی هستند:

آمـــدم طـــرح بـهـــار تـــازه‌ای انـشـا کـنـــم
«یک دو گلشن بشکفم» چشمی به‌رویت واکنم
یک دو گلشن شکفتن: من همانند گلشن می‌شکفم/ گلشن:مشبهٌبه، شکفتن: وجه‌شبه
(همان: ۱۶۳۱)

بـرو زاهـد که هـرکس مقصدی دارد درین وادی
تو و صد سبحه جولانی و من «یک اشک لغزیدن»

Archive of SID

www.SID.ir

یک اشک لغزیدن: من همانند اشک می‌لغزم.

(همان: ۲۰۴۷)

بـه رنـگ مـوج تـا کی پیش پای یکدگر خوردن
به فرش آبروی خویش «یک گوهر فراغت کن»

یک گوهر فراغت‌کردن: تو چون گوهری که در صدف است استراحت کن.

(همان: ۲۰۷)

۲-۱. عدد + عنصرانتزاعی + عنصر انتزاعی:

«هـزار چـاک دل آغـوش» چیـده‌ام بـه تخـیل
هـواپـرست چـو گیسوست، شانه‌ای که ندارم

هزار چاک دل آغوش: رابطهٔ تشبیهی/ آغوش: مشبه، چاک دل: مشبهٌ‌به

(همان: ۱۶۶۵)

بـه رنـگ غـنچه امـشب دیده‌ام خواب پریشانی
ز چاک سینه«یک آه سحر تعبیر» می‌خواهم

یک آه سحر تعبیر: رابطهٔ تشبیهی/ تعبیر: مشبه، آه سحر: مشبهٌ‌به

(همان: ۱۸۵۸)

دل هـر ذره‌ام «چنـدین رم آهـو جنـون» دارد
غبـارم رنـگ دشتی ریخت بیدل از پریشانی

چندین رم آهو جنون: رابطهٔ تشبیهی/ جنون: مشبه، رم آهو: مشبهٌ‌به

(همان: ۲۲۱۸)

در ترکیبات: صد جنون آهنگ (همان: ۱۶۶۳)، صد نشئه تمنـا (همـان: ۱۷۹۰)، صـد جنـون شور نیستان (همان: ۹۱)، یک لغزشِ پا جادهٔ توفیق (همان: ۸۸)، ... همچنین روابطـی مـشاهده می‌شود. در این الگوی عددی، همانند پیشین بین وابستهٔ عددی و معدود رابطهٔ تشبیهی برقـرار است. همین رابطه به شکل غیرمستقیم، مطابق با توضیحات قبلی، در موارد زیر نیز وجود دارد:

جنـون از چشـم زخـم امتیازت مـی‌کند ایـمن
به قدر «بوی یک گل از لباس رنگ عریان شو»

به قدر بوی یک گل عریان‌شدن: تو همانند بوی گل از لباس رنگ عریان شو.

(همان: ۲۱۳۴)

Archive of SID

www.SID.ir

عـالـمی در نفـس سـوختـه خـون می‌گـردد
تـا تـو «یـک نـالــهٔ پـرواز اثــر» مـی‌آیـی

یک نالهٔ پرواز اثر آمدن: تو همانند یک ناله مؤثر می‌آیی.

(همان: ۲۲۸۶)

خجالت «صد قیامت صعب‌تر» از مرگ می‌باشد
جـدا از آسـتانت مردنم این بس که جان دارم

صد قیامت صعب‌تربودن: خجالت همانند قیامت صعب‌تر از مرگ است.

(همان: ۱۶۸۰)

در بررسی نمونه‌هایی با الگوی انتزاعی + انتزاعی، به مواردی هم برمی‌خوریم که از این قاعـده مستثنی هستند و نوعی تضاد معنایی بین اجزای آن برقرار است:

بــخنــدیــد ای قــدردانـــان فــرصـــت
کـه «یـک خنـده بـر خـویش نگریستم» من

یک خنده بر خویش گریستن: خنده ≠ گریستن

(همان: ۲۰۲۰)

سپند مـجمـر هستـی ندارد آن همه طاقت
نیازی حوصله کن، «یک طپش درنگ» برون آ

یک طپش درنگ: طپش ≠ درنگ

(همان: ۸۸)

یاد آن فـرصت که ما هم عذر لنگی داشـتیم
چـون شرر «یک پر زدن ساز درنگی داشتیم»

یک پر زدن ساز درنگ داشتن: پر زدن چون شرر ≠ درنگ داشتن

(همان: ۱۹۵۹)

۳-۱. عدد + مادی + مادی:

سیـلی‌ای گـر مـی‌کنـد بـا گـردش رنگم طرف
«صـد گلستان بهله» می‌پوشد کف استاد من

صد گلستان بهله پوشیدن: رابطهٔ تشبیهی/ بهله: مشبه، گلستان: مشبهٌ‌به

(همان: ۲۰۱۷)

Archive of SID

www.SID.ir

آن‌قـدر عـجز سـرشتـم کـه ز یـک عقدهٔ دل
«نـه فـلـک آبـلـهٔ پـا» بـه نـمـود آمـــده‌ام

نه فلک آبلهٔ پا به نمود آمدن: رابطهٔ تشبیهی/ آبلهٔ پا: مشبه، فلک: مشبهٌ‌به
(همان: ۱۶۵۹)

جـــان سخـتی صبـرم چقـدر لنـگ بـــرآورد
کـاین «یـک مـژه ره» جـز به قیامت نسپردم

یک مژه ره سپردن: رابطهٔ تشبیهی/ ره: مشبه، مژه: مشبهٌ‌به
(همان: ۱۷۹۹)

مقـصد عشاق رسوایـی‌ست مـا هم چون سحر
«یـک گـریبـان جـامهٔ احـرام» پیدا کرده‌ایم

یک گریبان جامهٔ احرام پیداکردن: رابطهٔ تشبیهی/ جامهٔ احرام: مشبه، گریبان: مشبهٌ‌به
(همان: ۱۹۶۱)

۴-۱. عدد + انتزاعی + مادی:

شبسـتان عـدم یـارب نخـندد بـر شـرار من
کـه با صد شوخی اظهار، «یک چشمک شرر» دارم

یک چشمک شرر داشتن: رابطهٔ تشبیهی/ شرر: مشبه، چشمک:مشبهٌ‌به
(همان: ۱۸۲۳)

به چشم اعتبار از بیخودی عمری جنون کردم
کنون چون اشک «یک افتادگی زنجیر» می‌خواهم

یک افتادگی زنجیر خواستن: رابطهٔ تشبیهی/ زنجیر: مشبهٌ‌به، افتادگی: مشبه
(همان: ۱۸۵۸)

از بـــس کـه چـون نـگه ز تـحیـر لـبالبـــم
«یـک پـرزدن بـه نـاله نـداده اسـت جـا» لبـم

یک پرزدن جا دادن: ناله همانند پرنده‌ای است که لب من یک پرزدن به او جا داده است.
(همان: ۱۶۳۴)

قابل ذکر است در این میان، مواردی نیز وجود دارد که وابـستهٔ عـددی آن‌هـا کلمـهٔ «رنـگ» می‌باشد. این لفظ در چنین ترکیبی نه در معنای معمول خود بلکـه در معنـایی از قبیـل: نـوع، جور، قسم و ... به‌کار رفته است از جمله صد رنگ دمیـدن (همـان: ۱۶۳۵)، صـد رنـگ بالیـدن (همان: ۱۷۴۷)، صد رنگ طوفان (همان: ۱۶۴۸)، ...:

Archive of SID

www.SID.ir

«صد رنگ ناله» در قفس یأس می‌تپد
کو گوش رغبتی که شود نغمه‌زا لبم

صد رنگ ناله تپیدن: صد جور ناله تپیدن

(همان: ۱۶۳۴)

آهم، شررم، شکم و داغم، چه توان کرد
چون شمع درین بزم به «صد رنگ هلاکم»

صد رنگ هلاک بودن: صد شکل هلاک بودن

(همان: ۱۶۳۷)

واژه‌سازی

«نخستین بررسی‌ها دربارهٔ زبان از مطالعه بر روی واژه‌ها آغاز شده است» (افراشی، ۱۳۸۸: ۶۳)؛ «صرف» به‌عنوان حوزه‌ای در زبان‌شناسی به ساختمان درونی واژه‌ها می‌پردازد. واژه‌ها از رهگذر عملکرد **فرایندهای واژه‌سازی** ساخته می‌شوند که از مهم‌ترین نقش‌های نظام صرف محسوب می‌شود. این فرایند به روش‌های مختلفی به تولید واژه در زبان می‌پردازد که از مهم‌ترین و اصلی‌ترین آن‌ها «**اشتقاق**» و «**ترکیب**» است. به‌گفتهٔ مارتینه، «زبان نوعی نظام ارتباطی است و در هر نظام ارتباطی کمال مطلوب این است که با کمترین هزینه، بیشترین اطلاعات انتقال یابد» (به‌نقل از طباطبایی، ۱۳۸۲: ۹). واژه‌سازی «در حقیقت نتیجهٔ طبیعی اصل اقتصاد یا صرفه‌جویی است که بر همهٔ ابعاد زبان حاکم است» (همان). این صرفه‌جویی در زبان، به دو نوع **صرفه‌جویی در محور هم‌نشینی** و **صرفه‌جویی در محور جانشینی** صورت می‌پذیرد که فرایند واژه‌سازی این عمل را در هر دو محور امکان‌پذیر می‌کند.

عوامل صرفی یکی از عواملی است که زایایی فرآیندهای واژه‌سازی را محدود می‌کند. همچنین ویژگی‌های صرفی پایه نیز ممکن است از کاربرد برخی فرآیندها جلوگیری کند؛ به‌گونه‌ای که مثلاً هر وندی را براساس ساختارهای مألوف زبان با هر تکواژی نمی‌توان آورد. با این‌حال، به‌گفتهٔ شفیعی: «یکی از راه‌های بسیار پیچیده و غیرقابل تحلیل و تعلیل در **زبان شعر**، که موجب تشخص کلمات و رستاخیز واژه‌ها می‌شود، نوعی از فشرده‌کردن و ایجاز است که از قوانین خاصی تبعیت نمی‌کند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۹: ۲۳) و «این همان است که صورت‌گرایان روس آن را به‌عنوان قانون «**رعایت اقتصاد در کوشش‌های خلّاق**»[۳] خوانده‌اند و الکساندر وسه‌لوسکی معتقد بود که اسلوب قانع‌کننده و رضایت‌بخش، دقیقاً اسلوبی است که بیشترین اندیشه را با کمترین واژگان ارائه می‌دهد» (همان: ۲۴). به‌تعبیر دیگر، یکی از عوامل

Archive of SID

www.SID.ir

خروج زبان از حالت اعتیادی آن (به‌بیان صورت‌گرایان روسی)، ساختن ترکیبات است. بدین شکل که خواننده ممکن است با ترکیبی مواجه شود که در او ایجاد شگفتی و آشنایی‌زدایی[۴] کند. این تغییر ساخت سازه‌های واژگانی و خلق نوعی دیگر از آن، جنبه‌ای از نوآوری‌های صرفی است که در زبان ادب و شعر به وقوع می‌پیوندد.

۲. ترکیب‌های بیدلی:

در ابتدا بایسته است تعریفی نسبتاً روشن از ترکیب ارائه شود تا خلطی در برداشت با دیگر ساخت‌های دستوری صورت نگیرد. منظور از ترکیب، در این پژوهش، ساخت‌های واژگانی هستند که از چند تکواژ قاموسی[۵] تشکیل شده‌اند. به‌گونه‌ای که دو یا چند تکواژ قاموسی بدون وجود هیچ ربط لفظی یا رابطهٔ نحوی‌ای (مانند: ـِ، و، ـَ ...) در کنار هم می‌نشینند و به بیان شفائی، «یک کوبهٔ اصلی و عمومی» (شفائی، ۱۳۶۳: ۱۳۶) در انتهای ساخت وجود دارد. این نوع هم‌نشینی که از راه فرایند ترکیب صورت می‌گیرد، سازندهٔ کلمات و واژه‌های مرکب هستند؛ کلماتی که به‌عنوان یک واحد معنایی عمل می‌کنند و به این دلیل معادل یک واژه گرفته می‌شوند که «به **محور جانشینی** واژه‌های بسیط تعلق دارند و در یک نقطه از زنجیرهٔ گفتار (**محور هم‌نشینی**) به‌جای آن‌ها انتخاب می‌شوند» (مستأجر، ۱۳۶۹: ۲۴۶). قبل از تفکیک کاربردی این واژگان، لازم است به یک نکتهٔ مهم اشاره شود و آن «**درون‌مرکز**» و «**برون‌مرکز**» بودن این ترکیب‌ها است. «درون‌مرکزها» واژگان مرکبی هستند که «هستهٔ معنایی‌شان درون واژهٔ مرکب قرار دارد. به بیان ساده‌تر، یکی از اجزای آن هستهٔ معنایی و اجزای دیگر توصیفگر آن محسوب می‌شود» (افراشی، ۱۳۸۸: ۸۶). مانند چراغ مطالعه. در مقابل، «برون‌مرکزها» واژه‌هایی هستند که «هستهٔ معنایی‌شان درون واژهٔ مرکب قرار ندارد. به بیان ساده‌تر، اجزای این نوع از ترکیب‌ها در خدمت توصیف مفهومی بیرونی قرار دارند» (همان). اما در بررسی ترکیب‌های بیدل الگوهایی ارائه خواهد شد که شاید بتوان گفت تمامی ترکیبات بیدل براساس آن‌ها ساخته شده‌اند. هرچند اکثر ساخت‌های واژگانی با چنین الگوهایی در زبان معیار وجود دارد اما چنین هم‌نشینی‌های معنایی در هنجار زبان معمول نیست و نوعی آشنایی‌زدایی را ایجاد می‌کند.

ابتدا کلیهٔ «**ترکیبات خاص بیدل**» به دو بخش «ترکیبات برون‌مرکز» و «ترکیبات درون‌مرکز» تقسیم خواهد شد. سپس در هر کدام از این بخش‌ها با ارائهٔ الگوهایی زبانی، «**روابط نحوی**» موجود در **زیرساخت** این ترکیبات، در چند طبقه، نشان داده می‌شود. زیرا «واژهٔ مرکب دارای یک زنجیرهٔ **ژرف‌ساختی**[۶] است. این ژرف‌ساخت می‌تواند دارای

Archive of SID

www.SID.ir

عناصر یک جمله کامل باشد که اجـزای سـازندهٔ آن واژه مرکـب دارای روابـط دسـتوریِ جملـه روساختی مربوط به خـود اسـت» (مـستأجر، ۱۳۶۹: ۲۴۷). در واقـع، «ایـن سـاخت‌هـا اگرچـه واحدهایی صرفی محسوب می‌شوند ولی ارتباطی نحوی میان اجزایشان برقرار اسـت» (افراشـی، ۱۳۸۸: ۹۵). فرآیندهایی که عامل پیوند این ژرف‌ساخت به روسـاخت مـی‌شـود، عبـارت‌انـد از: افـزایش (substitution)، حـذف (deletion)، جانـشینی (adjunction) و جابـه‌جـایی (displacement). در واقع، «فرایند دخیل در **حذفِ** عناصر از جملهٔ زیربنایی و **انتقالِ** معنـی عناصر حذف‌شده به واحدهای باقی‌مانده، فرایند معنایی فعالی محسوب می‌شود کـه «افـزایش و کاهش معنایی» نامیده می‌شود» (همان: ۹۶).

۱-۲. ترکیب‌های برون‌مرکز

در این دسته از واژگان مرکب، همان‌طور که در قبل گفته شد، هستهٔ معنـایی، همـان هـستهٔ نحوی ترکیب نیست بلکه در خـارج از آن وجـود دارد و کـل واژهٔ مرکـب، ایـن هـسته معنـایی خارجی را توصیف می‌کند. در بررسی ترکیباتِ خاصِ برون‌مرکزِ بیدل، این نوع واژگان، براسـاس دستورهای سنتی، همگی جزو «**صفت‌های بیانی مرکب**» محسوب می‌شوند. اما در این مقالـه سعی شده است برپایهٔ نگرش‌های جدید و زبـان‌شناسـانه بـر مقولـهٔ ترکیـب، طبقـه‌بنـدی‌هـا و الگوهای تازه‌ای را در بررسی این واژگان در اشعار بیدل ارائه دهد:

۱-۱-۲. ترکیب مسندی

این نوع از ترکیب‌های نحوی که در زیرساختشان جمله‌ای **اسنادی** قرار دارد، اجزای ترکیـب تنها نقش **مسند** و **مسندالیهی** دارند. این اسناد ممکن است بـه‌صـورت **سـادهٔ** «مـسندالیه + مسند» و یا به‌صورت **مقلوب** «مسند + مسندالیه» برقرار باشد. در واقع مسند هستهٔ نحوی ایـن ترکیب‌ها است؛ البته بسته به نوع اجزای آن، خود بـه دو دسـته تقـسیم مـی‌شـوند: ۱. ترکیـب مسندی صفتی ۲. ترکیب مسندی اسمی.

۱-۱-۱-۲. ترکیب مسندی صفتی:

چنین ترکیب‌هایی، از هم‌نشینی **اسم** و **صفت** پدید می‌آیند و چه در حالـت سـاده و چـه در حالت مقلوب، **صفت** نقش «**مسندی**» و **اسم** نقش «**مسندٌالیه**» جملـهٔ زیربنـایی اسـنادی را برعهده دارد: غفلتِ قوی‌سرمایه (همان: ۱۲۵)، المِ برهنـه‌پـا (همـان: ۲۲۰۵)، جنـونِ هـرزه‌فکـر

Archive of SID

www.SID.ir

(همان: ۱۷۰۸)، جاهِ بی‌حیاطینت (همان: ۱۰۰۰)، سازِ گرم‌آهنگ (همان: ۱۷۸۷)، مکاتیبِ هرزه‌عنوان (همان: ۱۶۹۹)، ...

صفت (مسند) + اسم (مسندالیه)

لغزیده بر جهات پریشان نگاهی‌ات
خطی دگر شد آنچه تو مغشوش کرده‌ای

پریشان‌نگاهی‌ات: توای که نگاهت پریشان است.

(همان: ۲۱۶۷)

حیرت نگه شوخی حسن تو نظرها
خامش‌نفسِ عرض ثنای تو زبان‌ها

زبانِ خامش‌نفس: زبانی که نفسش خامش است.

(همان: ۱۱۸)

به حیرت بس که جوشیدم نگاه افسرده‌مژگان شد
من آیینه‌ام کز شوخی جوهر نمدپوشم

نگاهِ افسرده‌مژگان: نگاهی که مژگانش افسرده است.

(همان: ۱۹۲۷)

نفس تنها نسوزی ای شرارِ پرفشان‌همت
که من هم همرهم تا هرچه باداباد خاموشی

شرارِ پرفشان‌همت: شراری که همتش پرفشان است.

(همان، ۲۱۹۶)

اسم (مسندالیه) + صفت (مسند)

خست ز کرم‌کیشان ظلم است به درویشان
بر سبزه دم تیغ است لب‌خشکی این جوها

جویِ لب‌خشک: جوی‌ای که لبش خشک است.

(همان: ۱۱۳)

سینه‌صافان نفسی چند غنیمت شمرید
چرخ کم دید دو آیینه که نشکست به هم

Archive of SID

www.SID.ir

سینه‌صافان: کسانی که سینه‌شان صاف است.

(همان: ۱۷۸۰)

۲-۱-۱-۲. ترکیب مسندی اسمی:

این ترکیب حاصل هم‌نشینی **اسم** با **اسم** است. این روساخت برآمده از ژرف‌ساخت اسنادی است. البته باید توجه داشت که این ساخت، در ترکیب‌های بیدلی با توجه به روابطی که بین مسند و مسندٌالیه برقرار است به دو گونه ظهور می‌کند: الف) ترکیب مسندی اسمی ساده؛ ب)ترکیب مسندی اسمی تشبیهی.

الف) ترکیب مسندی اسمی ساده:

در این ترکیب، در تمام موارد اسم اول مسند و اسم دوم در جایگاه مسندٌالیه این اسناد قرار دارد: وهمِ جنون‌سامان (همان: ۱۸۴۶)، بی‌نیازی جوهر (همان: ۲۲۵۰)، خوابِ جهان‌تعبیر (همان: ۲۰۲۸)، ...

اسم (مسند) + اسم (مسندالیه)

وحشت‌متاعِ قافله گرد فرصتیم
محمل به دوشِ عمر شرر می‌کشیم ما

وحشت‌متاع: ما که متاعمان وحشت است.

(همان: ۲۴۹)

خامشی خلوتگر وصلت و ما نامحرمان
از لبِ غفلت‌نوا پیغام پیدا کرده‌ایم

لبِ غفلت‌نوا: لبی که نوایش غفلت است.

(همان: ۱۹۶۱)

مباد هیچ‌کس آفت‌نصیب هم‌چشمی
حنا گداخت که من نیز پایمال توام

آفت‌نصیب: کسی که نصیبش آفت است.

(همان: ۱۹۰۹)

هدایت‌آرزویم می‌کشم دستی به هر کنجی
دریـن ویرانه چون اعما عصای خویش می‌جویم

Archive of SID

www.SID.ir

هدایت‌آرزو: کسی که آرزویش هدایت است.

(همان: ۱۷۰۱)

ب) ترکیب مسندی اسمی تشبیهی:

این ترکیب نیز که در تمام موارد از هم‌نشینی **اسم** با **اســم** ایجـاد مـی‌شـود، در زیرسـاخت، جمله‌هایی اسنادی هستند که بین دو عنصر مسند و مسندٌالیه رابطهٔ تشبیهی برقـرار اسـت. در این سـاخت همـواره مـسندٌالیه «مـشبه» و مـسند «مـشبهٌبـه» اسـت: اثرنـوا (همـان: ۲۰۶۲)، سوداندیشه (همان: ۱۲۵)، صبحِ جنون‌بهار (همان: ۱۷۸۰)، پیغامِ مستی‌آهنگ (همـان: ۲۱۴۶)، طوفان‌نوا (همان: ۱۵۷۳)، سراب‌آیینه (همـان:۱۸۳۰)، طـوطی‌سرشـتان (همـان: ۲۱۹۲)، وهـمِ آسمان‌منظر (همان: ۱۸۹۹)، لیلایِ تبسم‌خیمه (همان: ۲۲۰۴)، نازِ جلوه‌بهار (همان: ۲۱۸۷)، ...

اسم (مشبهٌبه) + اسم (مشبه)

طــوفــان‌نفــس نهنــگِ محــیط تحیــریــم
آفــــاق را چــون آینـــــه در می‌کشیــم ما

طوفان‌نفس: کسی که نفسش مثل طوفان است.

(همان: ۲۴۹)

فسردن چند؟ از خود بگذر و سامانِ طوفان کن
قیامت‌نغمه‌ای حیف‌ست سر در تار دزدیـدن

قیامت‌نغمه: کسی که نغمه‌اش مثل قیامت است.

(همان: ۲۰۴۶)

چــون شمــع مــی‌روم ز خـود و شعله‌قامتم
گــــرد رهِ خـــرامِ کــه دارم قـیامتـــــم

شعله‌قامت: کسی که قامتش مثل شعله است.

(همان: ۱۷۶۲)

شـــرم دار از کمـــــالِ مـا بیـــــــدل
قطـــره‌ظـــرف و حبـــاب‌حوصلـه‌ایم

قطره‌ظرف: کسی که ظرفش مثل قطره است؛ حباب‌حوصله: کسی که حوصله‌اش مثل حبـاب است.

(همان: ۱۶۶۳)

Archive of SID

www.SID.ir

اسم (مشبه) + اسم (مشبهٌ‌به)

چـــه مقـــدار از دمـــاغ نـــارسایی ناز می‌بالد
کـه آن گـل‌پیـــرهن را در قـبای خویش می‌جویم

گل‌پیرهن: کسی که گل مثل پیرهن برای او است.

(همان: ۱۷۰۱)

نفس‌بهار است غنچهٔ دل، نیم ز امدادِ غیر غافل
چو رنگ گل آتشـی که دارم نمی‌برد التجا به دامن

غنچهٔ دلِ نفس‌بهار: غنچهٔ دلی که نفسش مثل بهار است.

(همان: ۲۱۰۳)

عـــزت‌کـــلاهِ بـــی‌سـروسـامـانیِ خـــودیم
صـــد شـعلـــه نـــازپـــرورِ عتریـــانیِ خـودیم

عزت‌کلاه: کسی که عزت مثل کلاه برای او است.

(همان: ۱۸۷۶)

نگـــاه نـاتوانش سرمه کرد اجزای امکان را
قـــیامت‌دستـــگاهی‌هـــای ایـن مژگان‌عصا بنگر

مژگان‌عصا: کسی که مژگان مثل عصای برای او است.

(همان: ۱۴۰۳)

۲-۱-۲. ترکیب متممی:

«در ترکیب‌های نحوی متممی، هستهٔ نحوی نقش «**متمم**» را دارد؛ زیرا همواره از یک حـرف اضافهٔ محذوف نقش می‌گیـرد» (افراشـی، ۱۳۸۸: ۱۰۰). ایـن ترکیـب‌هـا در بیـدل در چنـدین ساخت نحوی متممی پدید آمده‌اند که به آن‌ها اشاره خواهد شد:

اسم (متمم) + بن فعل

نفس عشرت‌فریب‌ست این‌قدر هنگامهٔ ما را
نـوای حیـرتم آن‌هـم بـه بنـد تـار بـی‌سـازی

عشرت‌فریب: کسی که با عشرت می‌فریبد.

(همان: ۲۲۳۰)

Archive of SID

www.SID.ir

به این سامان اگر باشد عرق‌پیمایی خجلت
ز خـاکم تا غبـاری پـر زنـد آب روان دارم

عرق‌پیما: آنچه که با عرق پیموده می‌شود.

(همان: ۱۶۸۰)

اسم (متمم) + جزء غیرفعلی فعلِ مرکب

خـار خـار کیست در طبعِ الم‌تخمیرِ مـن
چـون خـراش سینه ناخن می‌کشد تصویر من

الم‌تخمیر: چیزی که با الم تخمیر می‌شود.

(همان: ۲۰۲۸)

برو زاهد برای خویش هرکس مطلبی دارد
تـو محـو و من تغافل‌اشتیاقِ جنت و حورم

تغافل‌اشتیاق: کسی که به تغافلِ جنت و حور اشتیاق دارد.

(همان: ۱۸۳۰)

همـچـو آیینـه تحیـرسفـرم
صـاحـبِ خـانـه‌ام و دربـه‌درم

تحیرسفر: کسی که با تحیر سفر می‌کند.

(همان: ۱۹۵۴)

تواضع‌احتراز (همان: ۱۷۰۴)، عبـرت‌آگـه از قـدِخم (همـان: ۱۸۴۶)، جنـون‌سرشـته (همـان: ۱۹۰۹)، خانه‌ویرانِ شما (همان: ۱۱۷)، ...

صفت (مسند) + اسم (متمم)

حرص فرصت‌انتظار و دوررنگ است آسیا
دل ز نـوبت جمـع کـن، پر بـی‌درنـگ استت آسیا

دوررنگ: چیزی که از رنگ دور است.

(همان: ۱۸۹)

عـاجزنفسـان قـافلهٔ سرمه‌متـاع‌اند
کـو نـاله، گـرفتـم که جـرس هـم شـده باشی

Archive of SID

www.SID.ir

عاجز نفس: کسی که از نفس‌عاجز است.

(همان: ۲۲۸۵)

چون نفس بیدل نسیمِ بی‌نشان‌رنگیم لیک
رنگ‌ها پرواز دارد تا پرافشانیم ما

بی‌نشان‌رنگ: چیزی که از رنگ بی‌نشان است.

(همان: ۲۳۱)

اسم (متمم) + صفت (مسند)

شغل سرچنگ حوادث مفتِ ماست
زلفِ بیدادآشنایِ شانه‌ایم

بیدادآشنا: کسی که آشنا با بیداد است.

(همان: ۱۸۴۶)

گهی در شعله می‌غلطم، گهی با آب می‌جوشم
وطن‌آوارهٔ شوقم، نگاهِ خانه بر دوشم

وطن‌آواره: کسی که آواره در وطن است.

(همان: ۱۹۱۰)

تا به کی باشی قفس‌فرسودهٔ شأن نگین
خون آن نامی که نقشش نیست بهتان نگین

قفس‌فرسوده: کسی که فرسوده در قفس است.

(همان: ۲۰۰۸)

سیل‌پروردهٔ تردستی (همان: ۱۶۷۳)، فسانه‌مایل (همان: ۲۰۳۷)، عرق‌آلوده (همان: ۱۶۴۴)، قیامت‌آشنا (همان: ۲۲۰۶)، جلوه‌مشتاقان(همان: ۱۹۰)، ...

اسم (مضافٌ‌الیه) + اسم (متمم)

پرتشنه است حرصِ فضولی‌کمین ما
یا رب عرق به خاک نریزد جبین ما

فضولی‌کمین: چیزی که در کمینِ فضولی است.

(همان: ۱۳۵)

Archive of SID

www.SID.ir

حرص فرصت‌انتظار و دوررنگ‌ست آسیا
دل ز نوبت جمع کن، پر بی‌درنگ است آسیا

فرصت‌انتظار: کسی که در انتظارِ فرصت است.

(همان: ۱۸۹)

حیرت‌قفسم کو اثر عجز رسایی
مجبورِ ادب را چه وصال و چه رهایی

حیرت‌قفس: کسی که در قفسِ حیرت است.

(همان: ۲۲۳۱)

فسون‌کمندِ هوس نیست بی‌بضاعتی من
کسی کلاغ نگیرد به دانه‌ای که ندارد

فسون‌کمند: کسی که در کمندِ فسون است.

(همان: ۱۶۶۵)

الفت‌کمینِ رفتن (همان: ۲۰۶۳)، حسرت‌کمین (همان: ۱۷۰۱)، ستم‌فشار (همان: ۲۹۷)، شهرت‌انتظاران (همان: ۱۶۹۵)، ...

اسم (متمم) + اسم (مضافٌ‌الیه)

عمری‌ست که چون آینه در بزمِ خیالت
حیرت‌نگهِ یک مژه خواب است دلِ ما

حیرت‌نگه: کسی که در حیرتِ نگاه خواب است.

(همان: ۹۵)

ما حسرت‌انتخابِ صباییم از محیط
کنجِ دلی و یک نفسِ آرمیده‌ای

حسرت‌انتخاب: کسی که در حسرتِ انتخاب صبا است.

(همان: ۲۲۴۸)

آفاق کسوتِ شور تا کی به وهم بافد
ماتم‌خروشِ عبرت زین نیلگون پرندیم

ماتم‌خروشِ عبرت: کسی که در ماتمِ خروشِ عبرت است

(همان: ۱۸۸۷)

حسرت‌نگهِ محفل (همان: ۱۷۳۵)، هوس‌انشایِ صد هوا (همان: ۲۱۶۷)، حسرت‌نگاهان (همان: ۲۱۸۶)، ...

Archive of SID

www.SID.ir

اسم (مسند) + اسم (متمم)

چـون موجِ گوهر پایِ من و دامنِ حیرت
سعـیِ طـلبـی بـود کـه کـرد آبلـه‌دوشم

آبله‌دوش: کسی که بر دوش آبله دارد.

(همان: ۱۸۳۹)

لغزشی داشت ره عشق که در گامِ نخست
طـوف آسـودگـیِ آبلـه‌پـایـان کـردیم

آبله‌پا: کسی که بر پا آبله دارد.

(همان: ۱۸۱۲)

وامـاندهٔ عجزیـم سر و برگِ طلب کو
چـون آبـلهٔ پـا همـه تـن آبـلـه‌پـاییم

آبله‌پا: کسی که بر پا آبله دارد.

(همان: ۱۷۶۵)

آبله‌پا (همان: ۲۰۹۵)، آبله‌دوش (همان: ۱۶۹۶)، ...

اسم (در معنی صفتی و مسند) + اسم (متمم)

صمـدی لیـک دریـن انجـمنِ عجزنگاه
بـه چمـن‌سـازیِ آثـارِ صنم می‌آیی

عجزنگاه: کسی که از نگاه عاجز است.

(همان: ۲۱۷۷)

ناله سامانِ جبین‌سایِ اشک‌ست اینجا
بیـدلِ عجـزنـوایِ ادب‌اظهارِ تـوایـم

عجزنوا: کسی که از نوا عاجز است.

(همان: ۱۸۱۷)

۳-۱-۲. ترکیب قیدی:

در این نوع از ترکیب‌ها **قید** نقش تعیین‌کننده دارد و به‌عنوان هستهٔ نحوی در ترکیـب عمـل می‌کند. در چنین ساختی، اصولاً، قید از نوع **صفتی** است.

Archive of SID

www.SID.ir

صفت (قید) + بن فعل

نفس‌ها سوختم در هرزه‌نالی تا دم آخر
رسانیدم به گوش آینه فریادِ خاموشی

هرزه‌نال: کسی که هرزه می‌نالد.

(همان: ۲۱۹۵)

ای هرزه‌تازِ عرصهٔ عبرت، ندامتی
چون عمر مفلسان به تمنا گذشته‌ای

هرزه‌تاز: کسی که هرزه می‌تازد.

(همان: ۲۳۱۲)

خردِ فسرده‌جولان چه دهد سراغ عرفان
بدرد مگر گریبان ز جنونِ نارسایی

فسرده‌جولان: کسی که فسرده می‌جولاند.

(همان: ۲۲۰۶)

هرزه‌جولان (همان: ۱۵۵)، هرزه‌گرد (همان: ۱۶۸۴)، هرزه‌تاز (همان: ۱۹۱۷)، ...

اسم (در معنای قیدی) + بن فعل

مپرسید از اثرپیمایی حسنِ عرقناکش
اشارت گر کنم از دور می‌گردد تر انگشتم

اثر پیما: آنچه که موءثر می‌پیماید.

(همان: ۱۶۶۶)

خطاپیمای جامِ بی‌خودی معذور می‌باشد
به یادِ گردش چشمت خدای خویشتن گشتم

خطاپیما: کسی که خطاکارانه می‌پیماید.

(همان: ۱۷۰۰)

* نفس‌سرمایه‌ای با این گران‌جانی نمی‌باشد
شررتاز است کوه اینجا و من ضبط عنان دارم

شررتاز: آنچه که شررگون می‌تازد.

(همان: ص ۱۶۸۰)

نالهٔ حیرت‌خرام (همان: ۲۳۰۹)، طرب‌جوش (همان: ۲۶۵)، ...

Archive of SID

www.SID.ir

۴-۱-۲. ترکیب مفعولی:

در ترکیب‌هایی با زیرساخت‌های مفعولی، مهم‌ترین عنصر و هستهٔ نحوی **مفعول** است. در این ترکیب‌ها که از هم‌نشینی **اسم** با **بن فعل** و یا **اسم** با **جزء غیرفعلی فعلِ مرکب** پدید می‌آید؛ «اسم» همیشه در جایگاه «مفعول» برای جملهٔ زیربنایی قرار دارد که در ترکیب روبنایی به‌عنوان عنصر **نخست** ظهور می‌کند.

اسم (مفعول) + بن فعل

صد رنگ ناله در قفس یأس می‌تپد
کو گوشِ رغبتی که شود نغمه‌زا لبم

نغمه‌زا: چیزی که نغمه را می‌زاید.

(همان: ۱۶۳۴)

برو زاهد که هر کس مقصدی دارد در این وادی
تو و صد سبحه‌جولانی و من یک اشک لغزیدن

سبحه‌جولانی: کسی که سبحه را می‌جولاند.

(همان: ۲۰۴۷)

ادافهمِ رمز غیب‌بودن دقتی دارد
عدم شد جیب فکرت تا به فکر آن دهن رفتم

ادافهم: کسی که ادا را می‌فهمد.

(همان: ۱۶۷۰)

جبین‌سا (همان: ۱۸۱۷)، ادافهم (همان: ۱۷۵)، فطرت‌آشوب (همان: ۲۰۱۷)، عارضِ گلجوش (همان: ۳۰۹)، ...

اسم (مفعول) + جزء غیرفعلی فعلِ مرکب

ز فیضِ ناتوانی مصرعی در خلق ممتازم
چو ماه نو به یک بال آسمان‌سیر است پروازم

آسمان‌سیر: کسی که آسمان را سیر می‌کند.

(همان: ۱۸۳۵)

Archive of SID

www.SID.ir

آفت‌ایجاد است طبع از دستگاه خودسری
دختـرِ رز فـتنه‌هـا مـی‌زاید از بی‌شوهری

آفت‌ایجاد: کسی که آفت را ایجاد می‌کند.

(همان: ۲۱۶۳)

خلل‌تعمیرِ سیلاب حوادث نیستم بیـدل
بـنـای حـسرتـی در عـالـمِ امـیـد مـعمـورم

خلل‌تعمیر: کسی که خلل را تعمیر می‌کند.

(همان: ۱۸۳۰)

عبـرت‌ایجـاد (همـان: ۱۶۹۶)، حیـرت‌انـشا (همـان: ۱۷۹۷)، عافیـت‌تعمیـر (همـان: ۱۸۵۸)، شبنم‌ایجاد (همان: ۲۱۹۱)، ستم‌ایجاد (همان: ۱۷۲۱)، ...

۵-۱-۲. ترکیب فاعلی:

در این نوع از ترکیب‌ها، نقطهٔ ثقل ترکیب و یا به عبارتی دیگر، هستهٔ ترکیب نقش **فاعـل** را در جملهٔ زیربنایی برعهده دارد. چنین ساختی، فقط، از هم‌نشینی «**فاعل**» و «**بن فعل**» پدیـد می‌آید و بقیهٔ اجزای جمله در روساخت حذف می‌شود.

اسم (فاعل) + بن فعل

چنـــدان نمک نداشت به خـــود چشـم دوختـن
صـــد آفـریـــن بـه غـفـلـتِ غـیرآفـریـــن ما

غیرآفرین: آنچه که غیر آن را آفرین می‌کند.

(همان: ۱۳۵)

به بزمِ جلوه‌پیمایـــی حیـا ظـــرفـی دگـــر دارد
حباب این محیطی در گشاد چشم پنهان شو

جلوه‌پیما: آنچه که جلوه در آن پیموده می‌شود.

(همان: ۲۱۳۴)

چو شمع از خجلت هستی عرق‌پیماست جام من
نـه مخـمورم نـه مـستم عالمِ آبی دگر دارم

عرق‌پیما: آنچه که عرق آن را می‌پیماید.

(همان: ۱۷۴۸)

Archive of SID

www.SID.ir

۲-۲. ترکیب‌های درون‌مرکز

و اما درون‌مرکزها، همان‌گونه که از نام آن‌ها برمی‌آید، شامل ترکیب‌هایی با هسته‌های معنایی درون‌ساختی می‌باشند و عمل توصیفگری در داخل ترکیب صورت می‌پذیرد نه برای عاملی بیرونی. برپایهٔ این نظریه، در بررسی ترکیب‌های درون‌مرکزِ خاص بیدل، سه تقسیم ارائه شده است: ۱. ترکیب وصفی؛ ۲. ترکیب اضافی؛ ۳. ترکیب تشبیهی.

۱-۲-۲. ترکیب وصفی:

ترکیب‌های وصفی شامل ترکیب‌هایی هستند که رابطهٔ «**صفت و موصوفی**» بین عناصر تشکیل دهندهٔ آن برقرار است. در چنین ساختی همواره کلمهٔ «دوم» در نقش موصوفی و هسته و کلمهٔ «اول» در نقش صفتی و وابستهٔ این هستهٔ درونی ظاهر می‌شود. در واقع، ما با ساختی «مقلوب» مواجه خواهیم بود. این ساخت خود به دو دسته تقسیم می‌شود: در دستهٔ اول ترکیب و پیوستگی مقلوب صفت با موصوف را مشاهده می‌کنیم؛ اما در دستهٔ دوم از این ترکیبات در ظاهر ساخت، با هم‌نشینی اسم با اسم مواجه هستیم اما در زیرساخت و معنای حاصل از ترکیب، اسم آغازین به جای صفت ظاهر می‌شود.

صفت + اسم (موصوف)

هر نفس باید عبث‌رسوای خودبینی‌شدن
تا نمی‌پوشیم چشم از خویش عریانیم ما

عبث‌رسوای خودبینی شدن: رسوایِ عبثِ خودبینی شدن.

(همان: ۲۳۰)

عشق نپسندید ما را هرزه‌صیدِ اعتبار
ور نه در کیشِ اثر عبرت‌خدنگی داشتیم

هرزه‌صیدِ اعتبار: صید هرزهٔ اعتبار نپسندید.

(همان: ۱۹۵۹)

عبث‌تعلیمِ آگاهی مکن افسرده‌طبعان را
که بینایی چو چشم از سرمه ممکن نیست مژگان را

عبث‌تعلیمِ آگاهی مکن: تعلیمِ عبثِ آگاهی مکن

(همان: ۲۵۰)

Archive of SID

www.SID.ir

مـباش هـرزه‌نـوایِ بـساطِ کـج‌فـهمان
کــه تـرسـم آفـتِ نـفریـن کـشـد سـتودن‌هـــا

هرزه‌نوای بساطِ کج‌فهمان مباش: نوایِ هرزهٔ بساطِ کج‌فهمان مباش.

(همان: ۱۷۵)

راحت‌عمل (همان: ۱۷۹۹)، نفس‌دزدیده‌فریاد (همـان: ۱۹۲۷)، عاجزگیاهـان(همـان: ۱۸۱۷)، شوره‌زمین (همان: ۲۱۰۹)، وحشی‌غزالان (همان: ۱۱۶)، رمِ وحشی‌غزالِ فرصت (همان: ۱۶۴۵)، گشادمنقار (همان: ۱۷۷۰)، ...

اسم (در معنی صفتی) + اسم (موصوف)

پــرمـنـفـعـل افـتـاد دل از رغـبـتِ دنـیـــا
نـفـرت‌عمـلی بـــود دریـــن مـزبـله کـردیـــم

نفرت‌عملی بود: عملِ نفرت‌آوری بود.

(همان: ۱۶۴۲)

تحـــیرجوهـری گـل کرده‌ام نومیدِ پیدایی
مـگر آیـینه از تـمثـالِ خـود گیـرد عنـانِ من

تحیرجوهری گل کرده‌ام: جوهرِ متحیری گل کرده‌ام.

(همان: ۲۱۰۴)

چون حباب آن‌دم که سیرآهنگِ این دریا شدم
در گشـــادِ پـردهٔ چـشم از سـرِ خـود واشـدم

سیرآهنگِ این دریا شدم: آهنگِ سیرکنندهٔ این دریا شدم.

(همان: ۱۷۵۶)

تحیرمطلع: مطلعِ تحیـرآوری (همـان: ۱۷۳۰)، حیـرت‌نـوا: نـوایِ حیـرت‌آور (همـان: ۱۹۷۹)، خفـت‌شـکار: شـکارِ خفـت‌آور(۱۸۸۸)، سـرنگونی‌مطـاع: مطـاعِ سـرنگون (همـان: ۱۶۶۳)، آزادی‌گلستان: گلستانِ آزاد (همان: ۲۳۴)، ...

۲-۲-۲. ترکیب اضافی:

این نوع از ترکیب‌ها از پیوستگیِ **مضاف** و **مضافٌ‌الیه** حاصل می‌شـوند. چنـین ترکیـب‌هـای خاصی در اشعار موردِ بررسی بیدل، در سه ساختار نمود پیـدا کـرده‌انـد کـه در دو سـاختار آن (اسم + اسم و اسم + صفت) ترکیب‌های اضافی به شکلِ مقلوب همنشین شده‌اند و عنصرِ «اول»

Archive of SID

www.SID.ir

به‌عنوانِ «مضافٌ‌الیه» ظاهر شده‌است. در ساختار سوم (صفت + اسم) این پیوستگی را به‌صورت ساده مشاهده می‌کنیم که به‌تبع عنصر «دوم» در جایگاهِ «مضافٌ‌الیهی» قرار دارد.

اسم (مضافٌ‌الیه) + اسم (مضاف)

وحشت ز کف ندهی دهر فسردن‌قفس است
ای نگه سعی کمی نیست که مژگان نشوی

دهر فسردن‌قفس است: دهر قفسِ فسردن است.

(همان: ۲۱۸۰)

مو به مویم تپیدن آهنگ‌ست
مگر آن دلنواز می‌رسدم

مو به مویم تپیدن آهنگ‌ست: مو به مویم آهنگِ تپیدن است.

(همان: ۱۶۴۹)

داغیم ازین فسون که درین حیرت‌انجمن
با ما رسیده‌ای تو و تنها رسیده‌ای

درین حیرت‌انجمن: درین انجمنِ حیرت

(همان: ۲۱۸۷)

سحرنویدی: نویدِ سحری (همان: ۱۰۳)، اثردلالِ عبرت: دلالِ اثرِ عبرت (همان: ۱۸۱۴)، جنون‌عرصهٔ رعنایی: عرصهٔ جنونِ رعنایی (همان: ۱۹۹۰)، وحشت‌غبارِ عمر: غبارِ وحشتِ عمر (همان: ۲۰۲۲)، خرمن‌طرازِ حاصل: طرازِ حاصلِ خرمن (همان: ۱۷۳۵)، پروازآشیانِ بیخودی: آشیانِ پروازِ بیخودی (همان: ۱۸۸۰)، خانه‌ویرانی: ویرانیِ خانه (همان: ۱۶۴۴)، تجلی‌منظرِ برق (همان: ۲۲۵۷)، ...

اسم (مضافٌ‌الیه) + صفت (مضاف)

نه خط‌شناسِ امیدم نه درس‌محرمِ بیم
به حیرتم که محبت چه می‌کند تعلیم

نه درس‌محرمِ بیم: محرمِ درسِ بیم نیستم.

(همان: ۱۹۳۸)

ماندیم هوس‌شیفتهٔ کثرتِ موهوم
از گرد سپه رو به سوی شاه نکردیم

Archive of SID

www.SID.ir

مانديم هوس‌شيفتهٔ كثرت: شيفتهٔ كثرتِ موهوم مانديم.

(همان: ۱۶۳۵)

وداع‌آماده شو گر ذوق استقبال من داری
که من چون برق از خود رفتنی در آمدن دارم

وداع‌آماده شو: آمادهٔ وداع شو.

(همان: ۱۶۶۷)

صفت (مضاف) + اسم (مضافٌ‌الیه)

شدم پیر و نیم محرم‌نوایِ نالـــهٔ دردی
محبـــت کـاش بنـوازد طفـیلِ پیکر چنگم

نیم محرم‌نوایِ نالهٔ دردی: محرمِ نوایِ نالهٔ دردی نیستم.

(همان: ۱۶۵۷)

گوش گو محرم‌نوایِ پردهٔ عجزم مبـاش
این‌قدرها بس که تا دل می‌رسد آواز مـن

محرم‌نوایِ پردهٔ عجزم مباش: محرمِ نوایِ پردهٔ عجزم مباش.

(همان: ۲۰۲۷)

۲-۲-۳. ترکیب تشبیهی:

این ترکیب‌ها که به‌عبارتی می‌توان آن‌ها را جزء ترکیب‌های اضافی هم محسوب کـرد؛ تفـاوت عمده و بارز آن‌ها در رابطهٔ معنایی است که بـین دو عنـصر تـشکیل دهنـدهٔ آن در مقایـسه بـا اضافه‌های معمولی وجود دارد. در این ترکیب‌ها رابطهٔ تشبیهی برقرار است. به‌گونه‌ای که یکی از اجزا **مشبه** و دیگری در نقش **مشبهٌ‌به** عمل می‌کند.

اسم (مشبه) + اسم (مشبهٌ‌به)

عشـــق نپسنـدید مـا را هـــرزه‌صیدِ اعتبـــار
ورنـــه در کـیشِ اثـر عبـرت‌خـدنـگی داشتیم

عبرت‌خدنگ: خدنگِ عبرت (عبرت مثلِ خدنگ است)

(همان: ۱۹۵۹)

Archive of SID

www.SID.ir

شام غفلت گشت بیـدل پـردهٔ صبـح شعـور
بس که عبرت‌سرمه‌ها در دیـدهٔ مینـا زدیـم

عبرت‌سرمه‌ها: سرمه‌های عبرت (عبرت مثلِ سرمه است.)

(همان: ۱۷۳۸)

ازین حسرت‌قفس روزی دو مپسندید آزادم
کـه آن نـازآفـرین صیاد خوش دارد به فریادم

حسرت‌قفس: قفسِ حسرت (حسرت مثلِ قفس است.)

(همان: ۱۶۴۳)

حسرت اسباب و برق بی‌نیازی عالمی است
دل تغـافـل‌آتـشی افـروخـت بر دنیا زدیم

تغافل‌آتش: آتشِ تغافل (تغافل مثلِ آتش است.)

(همان: ۱۷۳۷)

نفس‌سرمایه‌ای با این گران‌جانی نمی‌باشد
شررتاز است کوه اینجا و من ضبطِ عنان دارم

نفس‌سرمایه: سرمایهٔ نفس (نفس مثلِ سرمایه است.)

(همان: ۱۶۸۰)

همان‌طور که مشاهده شـد بـرون‌مرکزهـا و درون‌مرکزهـا در ترکیـب‌هـای خـاص بیـدلی، در ظاهری یکسان نمود می‌کنند. این همگونی در روساخت، بـه تبـع، شناسـایی آن‌هـا را از هـم و دریافت تفاوت معنایی‌شان را سخت‌ترکرده است؛ به‌گونه‌ای که تشخیص نـوع آن‌هـا در خـارج از بافت جمله، کاری دشوار می‌شود. بدین ترتیب، برخلاف ترکیب‌های مألوف و هنجارِ زبان که بـه صورت مستقل و جداگانه از کلام، نوع و معنایشان قابل دریافت اسـت؛ در بررسـی ترکیـب‌هـای بیدلی، شاید بتوان گفت تنها راه جداسازی آن‌ها از یکدیگر، بررسی آن‌ها در زنجیرهٔ گفتـار و در ارتباط با دیگر اجزایِ کلام می‌باشد. هر چند از این نکته نیز نباید غافل ماند که بررسی‌ها نـشان داده است اکثر ترکیب‌های درون‌مرکز بیدل به کلمهٔ بعد از خود اضافه شده‌اند؛ به عبارتی دیگـر، اغلب، وابسته‌ای را به‌همراه دارند. البته درصـد سـاخت کلمـه‌هـایی بـا ایـن روش ترکیبـی و بـا هسته‌ای درون‌مرکز، بسیار پایین‌تر از همین نوع از ساخت کلمـه بـا هـسته‌هـای بـرون‌مرکـزی می‌باشد.

Archive of SID

www.SID.ir

۳. اشتقاق‌های بیدلی:

براساس آنچه که در قبل گفته شد، **اشتقاق** یکی از فرایندهای اصلی واژه‌سازی در زبان فارسی است. در نتیجهٔ عملکرد این فرایند، «وندهای اشتقاقی به تکواژِ پایه (root) افزوده می‌شوند و واژهٔ مشتق پدید می‌آید» (افراشی، ۱۳۸۸: ۵۸)؛ به‌عبارتی دیگر، «اشتقاق واژهٔ جدید از طریقِ **وندافزایی** ساخته می‌شود» (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۶). وندهای اشتقاقی که در مقابل وندهای تصریفی قرار دارند، برخلاف تصریفی‌ها که با اتصال به واژه فقط بازنمودهای متفاوتی از آن را پدید می‌آورند، در ساختمان واژه‌های جدید به‌کار می‌روند و به تولید واژه‌های جدید می‌پردازند. این وندها در بعضی از موارد، مقولهٔ دستوری واژه را تغییر می‌دهند. علت و ضرورت بررسی این مقولهٔ واژه‌سازی در اشعار بیدل را می‌توان در ساخت و هم‌نشینی ویژهٔ این کلمات یافت. چنان‌که می‌دانیم، هر وندی ظرفیت معنایی خاصی دارد که تعیین‌کنندهٔ وسعت حوزهٔ ترکیب آن با واژه‌ها می‌باشد. در واقع، «هر پسوند درون دستگاهی عمل می‌کند که کلیهٔ پسوندهای زبان را در خود جای داده است. بر این دستگاه نظمی حاکم است و در این نظام هر پسوند نسبت به قابلیت‌های خود (زایایی، دستوری، لغوی، معنایی ...) مکان و موقعیتی خاص دارند» (کشانی، ۱۳۷۱: ۸). در این میان، در بررسی اشعار بیدل به کلمات مشتقی برمی‌خوریم که در آن‌ها از نظر قواعد حاکم بر هم‌نشینی تکواژها، در ترکیب پسوندها با واژگان، تخطی‌ای صورت گرفته است. این عدول از نرم و هنجار واژه‌سازی در زبان فارسی، سبب نوعی هنجارگریزی در زبان شده است که می‌توان آن را جزو هنجارگریزی‌های واژگانی[۷] محسوب کرد. همچنین به‌دلیل بسامد بالای آن‌ها و اینکه عاملی در فاصله‌گرفتن زبان شاعر از حوزهٔ معیار و نزدیکی آن به حوزهٔ ادب شده است از مقوله‌های سبکی این شاعر قلمداد می‌شود. قابل ذکر است که در این بخش تنها به توضیح پسوندهایی پرداخته می‌شود که در بررسی غزل‌های موردنظر بیدل سبب نوعی هنجارگریزی شده‌اند. این پسوندها در دو دستهٔ: ۱. پسوندهای حقیقی و ۲. پسوندواره‌های اسمی (شبه‌پسوندها) بررسی خواهند شد.

۳-۱. پسوندهای حقیقی:

پسوندهای حقیقی، عنصرهای غیرمستقل و غیرقاموسی هستند (به‌استثنای «گاه» در معنی زمانی) که به تکواژی می‌پیوندند و واژهٔ غیربسیط مشتقی را پدید می‌آورند. به‌قطع می‌توان گفت گروه وسیعی از پسوندها در این دسته قرار می‌گیرند:

Archive of SID

www.SID.ir

ـِستان (-estān)

این پسوند که با انواع مختلف **اسم** ترکیب می‌شود، اسم **مکان**‌های مختلفی را می‌سازد که کشانی اسم مکان‌های ساخته شده با این پسوند را در چند دسته طبقه‌بندی کرده است. همچنین به‌گفتهٔ وی این پسوند دست به فعالیت مجدد زده که نتیجهٔ آن به‌وجودآمدن تعداد قابل توجهی واژهٔ جدید است که معمولاً به زبان اداری تعلق دارد مثل فرهنگستان و کودکستان (کشانی، ۱۳۷۱: ۴۰-۴۱). اما در اشعار بیدل به چند مورد برمی‌خوریم که این پسوند با اسمی ترکیب شده است که حاصل این اشتقاق ساختن اسم مکان نبوده و کلمه در معنای **مجازی** به‌کار رفته است:

جمال بی‌نشان در پردهٔ دل چشمکی دارد
که در اندیشهٔ ما خاک گرد و «یوسفستان» شو
(همان: ۲۱۳۴)

یک نفس گر سر به جیبم واگذارد روز
«یوسفستان‌ها» خمیر (؟) از آب این چه می‌کنم
(همان: ۱۸۳۷)

ای نردبان‌طرازِ «خمستان» اعتبار
چون نشئه تا دماغ به صد جا رسیده‌ای
(همان:۲۱۸۷)

«خمستان» در رکابِ گردش رنگم، چه سحرست این
به یاد نرگسی، ساغرکش اعجاز
(همان: ۱۶۷۰)

ـزار (-zār)

این پسوند معمولاً با اسم ترکیب می‌شود و اسم‌ساز است، به‌غیر از «خشکزار» که این پیوند با صفت و در «کشتزار» با اسم مصدر صورت پذیرفته است. این پسوند از وندهای زایا و زودجوش در زبان‌فارسی می‌باشد که به طور کلی با اسم **ذات** همنشین می‌شود و معنی **مکانی** دارد: گندمزار، نمکزار، گلزار ... . اما در کاربرد «زار» نزد بیدل، علاوه بر پیوستگی با اسم ذات و ساختن اسم مکان که عملکرد هنجار این پسوند است، به مواردی برمی‌خوریم که «زار» به اسم **معنا** پیوسته و در معنایی **مجازی** به‌کار رفته است:

Archive of SID

www.SID.ir

از «جراحت‌زار» دل چیده است دامان ناله‌ام می‌رسد
یعنی ز کوی گل‌فروشان ناله‌ام

(همان: ۱۶۳۴)

تجدید سحرکاری‌ست در «جلوه‌زار» عنقا
صد گردش است و یک گل رنگ بهار عنقا

(همان: ۱۶۷)

زیـــن «جـنون‌زار» هـــوس آبـــــله‌وار
چـــشم پـــوشـیده‌ام و مـــی‌گـــــذرم

(همان:۱۹۵۴)

چیست درین «فتنه‌زار» غیر ستم در بغل
یک نفس و صد هزار تیغ دو دم در بغل

(همان:۱۵۷۷)

البته در نمونه‌هایی، این اتصال با اسم ذات صورت پذیرفته است اما از نظر قواعـد هـم‌نـشینی بر تکواژها پذیرفته نمی‌باشد؛ به طور مثال، القاگر انبوهی از چیزی نمی‌باشد و یا ایـن اتـصال بـا روییدنی‌ها و پدیده‌های طبیعی صورت نگرفته است:

جـــان‌کنی‌هـــا چیـــده هستی تا عدم بنیاد من
«بیستون‌زار» است هرجا می‌رسد فرهاد من

(همان: ۲۰۱۷)

شش جهت دیدار گل می‌چیند از اجزای مـن
از تحـــیر زور بـــر «آیینه‌زار» آورده‌ام

(همان: ۱۸۰۷)

گـــر کنـــی یـک غنـچه فـکر عالم آزادگی
یـابی از هـر چیـن دامن صد «گریبان‌زار» گل

(همان: ۱۵۷۳)

ـناک (-nāk)

این پسوند به مـادۀ **افعال ساده** و **اسم معنی** مـی‌پیونـدد و سـازندۀ صـفت اسـت. بـه‌گفتـۀ کشانی: « [ـناک] در بیشتر مـوارد توصـیف‌کننـدۀ یـک موقعیـت و یـا یـک حالـت ناخوشـایند می‌باشد. این پسوند ادبی امروزه دیگر زایا نیـست: ترسـناک، تابنـاک ...» (کـشانی، ۱۳۷۱: ۳۶).

Archive of SID

www.SID.ir

البته کلباسی معتقد است «کلماتی که با پسوند فوق ساخته می‌شوند، ممکن است مفهوم پسندیده هم از آن‌ها دریافت بشود: طربناک، چسبناک ... . وی این وند را همراه با معنی «آمیختگی» می‌داند» (کلباسی، ۱۳۷۱: ۱۴۰). در این راستا، صادقی این پسوند را جزو پسوندهای «دارندگی و اتصاف» محسوب کرده است؛ به‌طور مثال: کلمهٔ اندوهناک، بیان‌کنندهٔ حالت و عملی دارنده و متصف به اندوه است و یا در وحشتناک، عملی است که حالت وحشت را به‌همراه دارد که البته در اینجا از خود عمل به کسی که ناظر آن است یا آن را می‌شنود سرایت می‌کند (صادقی، ۱۳۷۲: ۱۰). بدین ترتیب، در حالت کلی این پسوند در هم‌نشینی با اسم معنا، القاکنندهٔ حالت و وضعیتی روانی می‌باشد. اما گاهی به مواردی برمی‌خوریم که «ـناک» در پیوند با اسم ذات و اسم معنایی می‌باشد که دیگر نشان‌دهندهٔ حالت و موقعیتی روحی و روانی نیستند. نمونه‌هایی از این نوع به‌کارگیری پسوند در ابیاتی از بیدل مشاهده شده است:

شبی به روی «عرقناک» او نظر کردم
گذشت عمر و شنا می‌کنم در آب حیا

(همان: ۱۵۵)

مپرسید از اثرپیمایی حسن «عرقناکش»
اشارت گر کنم از دور می‌گردد تر انگشتم

(همان: ۱۶۶۶)

خونم به صد آهنگ جنون ناله فروشست
بی‌تاب شهیدِ مژهٔ «عربده‌ناکم»

(همان: ۱۷۹۰)

ـکده (-kade)

به‌اعتقاد کشانی:

> پسوند «-کده» که غالباً با پسوندهای ـاِستان، ـگاه و ـ سرا رقابت می‌کند، از همهٔ آن‌ها ادبی‌تر و غیرفعال‌تر است. [این پسوند] با اسم «اشیاء»، اسم «معنی» و اسم «مصدر» ترکیب می‌شود و اسم مکان‌هایی می‌سازد که محل اجتماع اشخاصی است که به داشتن اعتقاد، علاقه‌مندی و یا عاداتی مشترک معروف می‌باشند: بتکده، آتشکده، میکده، دانشکده، هنرکده ... (کشانی، ۱۳۷۱: ۴۶).

Archive of SID

www.SID.ir

مثلاً در هنرکده می‌توان گفت که محل اجتماع افـرادی اسـت کـه هنـر مـی‌آموزنـد و یـا در آتشکده که محل اجتماع افرادی است که آتش را می‌پرستند. این مکان‌ها همگـی قابـل تـصور، مادی و دارای بعد جغرافیای و به‌بیانی ساده‌تر، دارای مصداقی بیرونـی هـستند. امـا در بررسـی کلمات مشتق در بیدل، در اکثر موارد، شاعر از این قواعد عدول کرده است و اغلب این اتصال‌هـا به اسم **معنا** می‌باشد. در این مشتقات هـر چنـد کـه در کـل معنـای مکـانی از آن‌هـا دریافـت می‌شود، اما ترسیم‌کنندهٔ مکانی مادی و قابل تصور برای خواننده نیست. به‌عبارتی دیگر کلمـاتی هستند که معنایی «**کنایی**» و «**انتزاعی**» را به همراه دارنـد و در آن‌هـا تنهـا سـخن از وجـود انبوهی از یک خصلت و ویژگی در مکانی است که ممکن است این مکان انتزاعی هم باشد:

آخر از این «زبانکده» نومید رفتن است
خـــواهی رفیـــق قافـله، خـواهی جـریده رو
(همان: ۲۱۱۲)

قـانون «ندامتکدهٔ» مـــحفل عجـزیـم
آهسته‌تر از سودن دست اسـت صدایـــم
(همان: ۱۷۲۲)

جولان‌کده (همان: ۱۰۷)، غمکده (همان: ۲۱۷۷)، خلوتکـده (همـان: ۱۸۵۴)، حیاکـده (همـان: ۱۶۵۱)، ...

ـگاه (-gāh)

این پسوند از وندهای تقریباً بسیار زایای زبان فارسی اسـت کـه قابلیـت پیوسـتگی بـا حـوزهٔ وسیعی از انواع کلمات را دارد. «ـگاه» در جایگاه یک پسوند به اسم‌های گوناگون (معنی، مکان، اشیاء)، مادهٔ فعل، مصدر، صفت و قیدهای زمان و مکان متصل می‌شود. در تمامی ایـن پیونـدها «ـگاه» سازندهٔ اسم **مکان**‌های مختلفی است که یا محل انجام عملی است که در ریشه بیان یـا وصف شده (دیدگاه، شیرخوارگاه، شکارگاه، درمانگاه ...)؛ یا محـل قـرار داشـتن و وجـود چیـزی است (بندرگاه، خرمنگاه، گلوگاه ...). بدین‌ترتیب در تمامی این موارد، این پسوند معنـای مکـانی دارد. همچنین اشاره به این نکته بایسته است که مکان‌های ساخته‌شده بـا ایـن پـسوند هماننـد اسم مکان‌های ساخته شده با پسوند «ــکـده» مـادی و قابـل تـصور و بـه‌عبـارتی دیگـر دارای مصداق‌های بیرونی هستند. اما گاهی این پسوند به‌صورت اسم زمان به‌کار می‌رود که در چنـین مواردی دیگر «ـگاه» یک پـسوند محـسوب نمـی‌شـود بلکـه نقـش واژه‌ای آزاد و مـستقل را در ترکیبات بازی می‌کند و نقش قیـدی را برعهـده دارد (بیگـاه، گـاه‌بـه‌گـاه، هرگـاه، ناگـاه ...). در

Archive of SID

www.SID.ir

مواردی این تکواژ به تعدادی قید زمان نیز متصل می‌شود (سحرگاه، صبحگاه، شامگاه ...). اما دربارهٔ کاربرد این پسوند در غزل‌های بیدل باید گفت یکی از ابهامات موجود در این نوع از ساختار، پیچیدگی تشخیص نوع این پسوند (زمانی یا مکانی) در ترکیب با اسم معناها است. جدا از خلط موجود در کاربرد «ـگاه»، این کلمات در اشعار دهلوی دربردارندهٔ معانی‌ای مجازی و کنایی هستند؛ برخلاف ساخته‌های هنجار این پسوند که همگی قابل تصور و دارای مصداق‌های خارجی می‌باشند.

«غناگاه» خطاب از احتیاج آگاه می‌گردد
کریم آواز ده کز شش جهت سایل شود پیدا
(همان: ۱۸۴)

می‌شکند صد کلاه بر فلک اعتبار
سوی «ادبگاه» خاک یک مژه خم داشتن
(همان: ۲۰۹۷)

طربگاه (همان: ۱۸۵۴)، الفتگاه (همان: ۱۷۸۷)، طراوتگاه (همان: ۴۴)، ادبگه (همان: ۲۲۰۶)، آشوبگاه (همان: ۲۱۰۵)، ...

ـوار (-vār)

«ـوار» از جمله پسوندهای دیرینه و زنده و فعال زبان فارسی است که نمونه‌هایی از آن در دورهٔ پهلوی و دری هم مشاهده شده است. این پسوند دارای معانی متعددی است که همگی آن‌ها کمتر کانون توجه دستورنویسان و پژوهشگران حوزهٔ اشتقاق قرار گرفته است. جدا از بررسی معانی و توجیهاتی که هریک از محققین برای واژگان ساخته شده با این پسوند درنظر می‌گیرند که پژوهشی مستقل را می‌طلبد؛ به‌طور کلی، تمامی منابع در چند معنا اتفاق‌نظر دارند که عبارت‌اند از: شباهت (که از عام‌ترین معانی آن است)، لیاقت، دارندگی و نسبت. این پسوند که قابلیت پیوند به انواع اسم و صفت را دارد، می‌تواند اسم (گوشوار)، صفت (بزرگوار) و قید (دیوانه‌وار) را بسازد. نکتهٔ قابل توجه اینجاست که یکی از کاربردهای «ـوار» در معنای «**میزان و مقدار**» است که به‌یقین می‌توان گفت غیر از دو منبع، در هیچ‌یک از کتاب‌های دستور و پژوهش‌های اشتقاقی معاصر به آن اشاره نشده است. مقربی در کتاب *ترکیب در زبان فارسی* خود اشاره‌ای اجمالی و غیرمستقیم به این معنی از پسوند داشته است و البته آن را هم تابع معنایی از مفهوم «بردن و دارندگی» می‌داند. دهخدا نیز در *لغت‌نامه* ذیل مدخل «ـوار» به‌طور مستقل و مستقیم به این معنا اشاره کرده است (دهخدا: ج ۳۲). این بی‌توجهی و غفلت

Archive of SID

www.SID.ir

درحالی است که معنای «میزان» از این پسوند یکی از پرکاربردترین معانی در متون کهن و بالأخص در متون سبک هندی بوده است. بررسی‌های انجام‌شده بر روی نمونه‌های به‌کار رفته از این پسوند در ساختمان واژگان در اشعار بیدل، نشان‌دهندهٔ آن است که شاعر «وار» را در دو معنای «شباهت» و «میزان» به‌کار برده است. شایان ذکر است که این پسوند در موارد یافت‌شده، در معنای «شباهت» با اسم‌های ذات ترکیب شده است و در معنای «میزان» هم به اسم **ذات** و هم به اسم **معنی** پیوسته است:

الف) «وار» در معنای «شباهت»

ای حرص «جبهه‌واری» عرض حیا نگهدار
تا کی به رنگ سوهان سر تا قدم ربودن
(همان: ۲۰۳۰)

چه مقدار انجمن‌پرداز خجلت بایدم بودن
که عالم خانهٔ آیینه است و من «نفس‌وارم»
(همان: ۱۶۸۴)

گر طلب عافیت دامن جهدت کشد
«آبله‌واری» خوش‌ست پاس قدم داشتن
(همان: ۲۰۹۸)

«آبله‌وار»: «مانندِ آبله»

گره‌وار (همان: ۱۷۷۱)، شیشه‌واری (همان: ۱۹۵۹)، هلال‌وار (همان: ۲۱۱۲)، ...

ب) «وار» در معنای «میزان»

«نقطه‌واری» ز حیا مهر به لب زن بیدل
تا کلامت همه جا منتخب آید بیرون
(همان: ۲۰۸۶)

غنچه‌ها از جوش دل‌تنگی گریبان می‌درند
ور نه این گلشن ندارد یک «تبسم‌وار» گل
(همان: ۱۵۹۰)

غنچه خرمن می‌کند شوقم زمین تا آسمان
«بوسه‌واری» گر به خاک آستانت جا کنم
(همان: ۱۸۴۲)

«بوسه‌وار»: «به اندازهٔ یک بوس»

Archive of SID

www.SID.ir

نگه‌واری (همان: ۱۹۳۳)، عرق‌واری (همان: ۱۹۰۰)، نالـه‌واری (همـان: ۱۸۶۵)، یـک تأمـل‌وار (همان: ۱۸۸۰)، ...

۲-۳. پسوندواره اسمی (شبه‌پسوند):

به‌بیان کلباسی:

> «شبه‌وندها» (موارد میان مرزی) کلمات آزادی هـستند کـه در ترکیـب بـا کلمـات دیگر با معنایی به جز معنی اصلی خود به‌کار می‌روند. «شبه‌ونـدها» هرگـاه معنـی اصلی خود را از دست بدهند و یا دیگر به صورت آزاد به‌کار نروند به «ونـد» تبـدیل می‌گردند (کلباسی، ۱۳۷۱: ۲۵).

بدین‌ترتیب، این کلمات به‌مرور زمان علاوه بر معنی اصلی خود معنی ثانوی پیدا می‌کنند و با معنی جدید در کلمات غیر بسیط به‌کار می‌روند؛ مثلِ «ولی‌آباد» که «آبـاد» در اینجـا بـه‌معنـی **مکان** است در حالت کلی و یا «شاهراه» که «شاه» نیز در معنای کلی **بزرگ** به‌کار رفته اسـت. در بررسی اشعار بیدل، با سه نوع از این پسوندواره‌های اسمی مواجه می‌شویم که عبـارت‌انـد از: **آباد، سرا** و **خانه**.

ـآباد (ābād)

این شبه‌پسوند «علاوه بر معنی اصلی خود (معمور، دایر، مزروع) بـه معنـی «مکـان» بـا اسـم (عشق‌آباد) یا صفت (خراب‌آباد) ترکیب می‌شود و اسم مـی‌سـازد» (کلباسـی، ۱۳۷۱: ۱۴۵). در بررسی غزل‌های بیدل، به نمونه‌هایی از این نوع ترکیب برمی‌خوریم که همگی با صفت و یا اسم معنی ترکیب‌شده و دارای معانی کنایی‌اند:

مـــی‌کشد خمـیازۀ صبـح انتـــظار آفـتاب
در«خمـــارآباد» مخـموران قـدح‌پیمـا بیـــا
(همان: ۱۰۸)

بـــه متـــاع «طـــپش‌آبـــاد» هـــوس
آتـش‌انـداخـــتـــــه‌ای، مـی‌خـــواهـــم
(همان: ۱۶۳۲)

غم‌آباد (همان: ۱۶۴۴)، عیش‌آباد (همان: ۲۴۳)، حیرت‌آباد (همان: ۱۷۳۷)، ...

Archive of SID

www.SID.ir

ـسرا (-sarā)

این پسوند که با اسم معنی، اسم ذات و صفت همراه می‌شود، سازندهٔ اسم است. این اسم‌ها به‌بیان کشانی در دو گروه جای می‌گیرند:

> ۱. در گروه اول اسم مکان‌هایی می‌سازد که به‌عنوان محل زندگی موقت توسط اشخاص مورد نظر استفاده می‌شود: کاروانسرا، مهمانسرا ... ۲. در گروه دوم «ـسرا» اسم‌هایی می‌سازد که معرف یک بنیاد اداری، فرهنگی و غیره می‌باشد: دانشسرا، هنرسرا، دادسرا ... (کشانی، ۱۳۷۱: ۶۳)

و اما دربارهٔ کیفیت کاربرد این پسوند در اشعار بیدل باید گفت که در موارد یافت‌شده همگی با **اسم معنی** ترکیب شده‌اند و مشتق حاصل از نظر معنا رسانندهٔ مفهومی **کنایی** و **مجازی** است. چنین کاربردی از این پسوند تنها در زبان ادبی مشاهده می‌شود:

غباری نیست بی‌تابی کزین «حیرت‌سرا» جوشد
بـه هر کم فرصتی اینجا دماغی داشت سمبل هم
(همان: ۱۷۸۳)

دریـن «غفلت‌سرا» عرفان ما هم تازگی دارد
سـرا پـا مغـز دانش گشتن و چیزی نفهمیدن
(همان: ۲۰۴۷)

روزی دو چون حواس به «وحشت‌سرای» عمر
بـی سعـی التـفات و مـدارا نـمانده‌ایم
(همان: ۱۶۳۶)

داد پـیری وحـشت از «کلفـت‌سرای» هسـتی‌ام
قامـت از بـار هـوس تا حلقه شد بر در زدم
(همان: ۱۷۳۹)

سبک‌گردی در این «حیرت‌سرا» آزاده‌ام دارد
نـگه را منع جولان نیست پای رفته در قیرش
(همان: ۱۵۱۴)

Archive of SID

www.SID.ir

ـخانه (-xāne)

این کلمه علاوه بر معنای اصلی خود، به‌عنوان شبه‌پسوند، در مفهوم کلی **مکانی** به اسم‌های گوناگون (اشخاص، اشیاء، مصدر) و گاهی نیز به صفت می‌پیوندد و **اسم مکان‌هایی** را می‌سازد که همگی دارای مصداقی خارجی‌اند و در معنای اصلی به‌کار می‌روند (عکاسخانه، مریضخانه، چایخانه، وزارتخانه، گلخانه، داروخانه ...). شایان توجه است که به‌کارگیری این پسوند در اشعار بیدل، به‌گونه‌ای خاص و برخلاف هنجارها و هم‌نشینی‌های مألوف زبان می‌باشد. نمونه‌هایی یافت شده است که این پسوند با **اسم‌های معنا** ترکیب شده و در پی این هم‌نشینی، معنایی **ضمنی** و **مجازی** از کلمهٔ مشتق قابل دریافت است.

ز غفلت ره نبردم در «نزاکت‌خانهٔ» هستی
ز نبضم رشته‌واری زلف جانان بود در دستم
(همان: ۱۶۹۸)

به «غفلت‌خانهٔ» امکان چه امکان‌ست یکتایی
دویی می‌پرورم در پرده تا جان در بدن دارم
(همان: ۱۶۶۷)

تغافل‌خانه (همان: ۲۳۱)، حیرت‌خانه (همان: ۲۱۵۹)، زیان‌خانه (همان: ۱۶۵۹)، ...

همان‌طور که در آغاز این بحث اشاره شد، بنا بر آن بود که به مواردی از گونه‌های صرفی این شاعر اشاره شود که کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است، در غیر این‌صورت نگارندگان، به‌قطع، معترف‌اند که بازی‌ها و نوآوری های صرفی بیدل ناکرانمندتر از آن است که در این مختصر جای گیرد. امید است این موجز بتواند راهگشا در شرح‌های بهتر و علمی‌تری از بیدل باشد.

نتیجه

با گرایش فزایندهٔ شاعران سبک هندی به صنایع بیانی نسبت به دورهٔ عراقی، این خصیصه در سروده‌های بیدل دهلوی که تندیسی تمام‌عیار از این سبک محسوب می‌شود، نمودی بارزتر یافته است. به‌گونه‌ای که شاعر با بهره‌گیری از محورهای سازندهٔ زنجیرهٔ گفتار (هم‌نشینی و جانشینی) نوعی هنجارگریزی و عدول از الگوهای مألوف زبان را در ساخت عبارات کمیت‌نما ایجاد کرده و سبب ادبی‌شدن زبان خویش و فاصله‌گیری آن از زبان معیار گردیده است. در این راستا، بررسی ساختارها و کشف نوع روابط بین عناصر سازندهٔ این عبارات کمیت‌نما، نشان داد که شاعر علاوه بر بیان هاله‌ای از میزان و مقدار معدود، گویی در شگردی بسیار هنرمندانه و

Archive of SID

www.SID.ir

زیرکانه سعی در خلق تصویری جدید در قالبی بدیع و نو با ایجاد روابط تشبیهی بین عناصر زنجیرهٔ گفتار داشته است. همچنین با توجه به زایایی زبان فارسی در فرآیند واژه‌سازی، در حوزهٔ واژگان که از اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین مصالح کار یک شاعر در آفرینش ادبی به‌شمار می‌رود، بیدل دست به تحول و خلاقیتی عظیم زده است. در بخش ترکیبات بیدلی، الگوهای ساختاری براساس ژرف‌ساخت واژگان ارائه و نامگذاری شده‌اند و سعی شده تغییراتی که از ژرف‌ساخت به روساخت ایجاد شده است، نشان داده شود که تمامی این مباحث حاکی از ذهن خلاق و پویای شاعر در ساخت واژگان جدید و توانایی ناکرانمند وی در استفاده از ظرفیت‌های زبانی کلمات و قابلیت‌های جانشینی و هم‌نشینی واژگان بر روی محورهای زبان است. به‌گونه‌ای که خلق چنین ساخت‌ها و الگوهایی قطعاً سبب غنی‌شدن و وسعت فرهنگ واژگان فارسی می‌گردد و بررسی مدون و روشمند آن‌ها سبب دریافت درست‌تری از مفهوم عبارات و در نتیجه شرح‌های بهتری از بیدل خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها

۱- این محور که مربوط به فرض یک محور عمودی در زبان است، نشان‌دهندهٔ رابطهٔ موجود میان واحدهایی است که به‌جای هم در زنجیرهٔ گفتار انتخاب می‌شوند و در همان سطح واحد تازه‌ای را پدید می‌آورند. البته سوسور در هیچ جای کتاب معروف خود (*دورهٔ زبان‌شناسی عمومی*) از این اصطلاح استفاده نکرده است؛ بلکه به‌اصطلاح «متداعی» اشاره کرده که با رابطهٔ جانشینی‌ای که امروز به‌کار می‌رود، تفاوتی محسوس دارد.

۲- این محور که برگرفته از آرای سوسور است، به محور افقی زبان مربوط می‌شود. در این محور فرضی، کلمات در کنار هم قرار گرفته‌اند و در «توالی خطی» (ر.ک. احمدی، ۱۳۸۰: ۲۰) قرار دارند. هر واحد زبانی با واحدهای پس و پیش خود در زنجیرهٔ گفتار در ارتباط است. روابط کلمات در این محور بالفعل وجود دارد و بین آن‌ها تناسبات دستوری و معنایی برقرار است.

۳- The low of the economy of creative effort

۴- یکی از مهم‌ترین مفاهیمی است که فرمالیست‌ها دربارهٔ شکل و ساخت بیان‌های ادبی مطرح کردند. در این شیوهٔ خالق اثر هنری به‌کمک ابزارها و شگردهای گوناگون، غبار عادت را از چهرهٔ مفاهیم آشنا می‌زداید و در دریافت خودکار خواننده از متن وقفه ایجاد می‌کند و با نامتعارف کردن روش بیان سبب ادبی‌شدن زبان می‌گردد و این بن‌مایهٔ کار ادبیات است.

۵- تکواژی است که معنای مستقلی دارد، مثلِ کتاب، میز؛ یا بن مضارع، مثلِ خرام، پوش.

۶- Deep structure

Archive of SID

www.SID.ir

۷- هرگاه خالق اثر از قواعد هنجار ساخت واژگان تخطی کند و واژه‌ای جدید بسازد و انتخاب آن را ترجیح دهد در واقع، نوعی هنجارگریزی واژگانی صورت گرفته است. در نظام زبان چنین ساخت‌هایی نشان‌دار تلقی می‌شوند و در آن‌ها ایجازی نهفته است؛ به‌گونه‌ای که معنایی وسیع در ظرف واژگانی محدودی ظهور می‌کند.

منابع و مآخذ

افراشی، آزیتا. (۱۳۸۸). ***ساخت زبان فارسی***. چاپ سوم. تهران: سمت.

احمدی، بابک. (۱۳۸۰). ***ساختار و تأویل متن***. چاپ نهم. تهران: مرکز.

بیدل دهلوی، عبدالقادر. (۱۳۸۶). ***دیوان غزلیّات بیدل***. ۳ جلد. چاپ اول. تهران: علم.

پژمان، عارف. (۱۳۸۷). «سبک بیدل در غزل‌سرایی». http://www.bideldehlavi.com

حبیب، اسدالله. (۱۳۷۴). «واژه‌سازی و عادت‌ستیزی صرفی و نحوی در سروده‌های بیدل». برگردان شمس‌الحق رهنما. نشریهٔ ***آشنا***. شمارهٔ ۲۷. اسفند ۱۳۷۴.

حسینی، سیدحسن. (۱۳۸۰). «اضافه و ترکیب در شعر بیدل». مجلهٔ ***شعر***. سال نهم. شمارهٔ ۲۹. زمستان ۱۳۸۰.

دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۴۵). ***لغت‌نامه***. تهران: دانشگاه تهران.

شفائی، احمد. (۱۳۶۳). ***مبانی علمی دستور زبان فارسی***. چاپ اول. تهران: نوین.

شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۹). ***موسیقی شعر***. چاپ ششم. تهران: آگه.

ـــــــــــــــ. (۱۳۶۶). ***شاعر آینه‌ها***. چاپ هفتم. تهران: آگه.

صادقی، علی‌اشرف. (۱۳۷۲). «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر(۹)». مجلهٔ ***نشر دانش***. سال ۱۳. شمارهٔ ۳. فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲.

طباطبایی، علاءالدّین. (۱۳۸۲). ***اسم و صفت مرکب در زبان فارسی***. چاپ اول. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

کاظمی، محمدکاظم. (۱۳۸۷). ***کلید درِ باز (رهیافت‌هایی در شعر بیدل)***. چاپ اول. تهران: سوره مهر (وابسته به حوزهٔ هنری).

ـــــــــــــــ (۱۳۸۷). «جایگاه بیدل در قلمرو زبان فارسی».
http://www.bideldehlavi.com

کشانی، خسرو. (۱۳۷۱). ***اشتقاق پسوندی در زبان فارسی امروز***. چاپ اول. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

Archive of SID

www.SID.ir

کلباسی، ایران. (۱۳۷۱). ***ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز***. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

لازار، ژیلبر. (۱۳۸۴). ***دستور زبان فارسی معاصر***. ترجمهٔ مهستی بحرینی. چاپ اول. تهران: هرمس.

مستأجر حقیقی، محمد. (۱۳۶۹). «نگاهی به واژه‌های مرکب فارسی برپایهٔ نظریهٔ زایا گشتاری». ***مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد***. سال ۲۳. شمارهٔ ۱ و ۲. بهار و تابستان ۱۳۶۹

مقرّبی، مصطفی. (۱۳۷۲). ***ترکیب در زبان فارسی***. چاپ اول. تهران: توس.

Archive of SID

www.SID.ir